Contents

[برائت شرعیه 1](#_Toc177463422)

[دلیل دوم: آیه‌ی دوم: «رُسُلاً مُبَشِّرينَ‏ وَ مُنْذِرينَ‏ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل‏» 3](#_Toc177463423)

[مناقشه در دلیل دوم 3](#_Toc177463424)

[دلیل سوم: «وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ لَها مُنْذِرُونَ‏ ذِكْرى‏ وَ ما كُنَّا ظالِمين»ا 5](#_Toc177463425)

[مناقشه در دلیل سوم 5](#_Toc177463426)

[دلیل چهارم : «ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَ‏ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُون‏» 6](#_Toc177463427)

[مناقشه در دلیل چهارم 6](#_Toc177463428)

بسم الله الرحمن الرحیم

## برائت شرعیه

دلیل اول: آیه «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبينَ‏ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»[[1]](#footnote-1)

بحث در بررسی دلالت آیه «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبينَ‏ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً» بر برائت شرعیه بود. مرحوم آخوند فرموده‌اند: این آیه اظهر آیات در دلالت بر برائت است[[2]](#footnote-2).

شایان توجه است که مفاد این آیه بر فرض دلالت بر برائت، دال بر برائت بالمعنی الاعم است. توضیح آنکه برائت یا برائت بالمعنی الاعم است یا بالمعنی الاخص. برائت بالمعنی الاخص به معنای این است که در موارد عدم ثبوت دلیل بر تکلیف برائت جاری است و خطابات دال بر احتیاط معارض با آن خواهند بود. مثل «رفع عن امتی ما لایعلمون»[[3]](#footnote-3) که دلیل «قف عند الشبهات»[[4]](#footnote-4) یا «اذا اصبتم بمثل هذا فلم تدروا فعلیکم بالاحتیاط حتی تسألوا عنه فتعلموا»[[5]](#footnote-5) بر فرض دلالت بر وجوب احتیاط، معارض با آن است زیرا دلیل وجوب احتیاط «ما لایعلمون» و شبهه‌ی بدویه را از «ما لایعلمون» بودن خارج نمی‌کند و در این فرض نیز مکلف تحریم شرب تتن را نمی‌داند لذا «شرب تتن» مصداق «ما لایعلمون» است ولو دلیل وجود داشته باشد بر این که در اطعمه و اشربه باید احتیاط کرد.

برائت بالمعنی الاعم نیز به معنای جریان برائت در مواردی است که هیچ بیانی حتی بر وجوب احتیاط وجود ندارد. مثل «الناس فی سعةٍ ما لم یعلموا»[[6]](#footnote-6) که به معنای این است که «مردم مادامی که عالم نباشند در سعه هستند» و دلیل وجوب احتیاط وارد بر آن می‌شود. لذا در بررسی ادله‌ی برائت باید ملاحظه کرد که مفاد آن برائت بالامعنی الاخص است یا بالمعنی الاعم که دلیل وجوب احتیاط رافع آن است و مثال روشن آن «الناس فی سعة ما لم یعلموا» است مثال دیگر آن «ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه»[[7]](#footnote-7) است که در آن «بجهالة» یعنی جهالت مطلق به نحوی که نه حکم واقعی را می‌داند و نه حکم ظاهری را.

لذا ادله‌ی وجوب احتیاط مثل «قف عند الشبهات» وارد بر این آیه است زیرا مفاد آیه عدم عقاب قبل از بیان شرعی است و این ادله نیز بیان شرعی هستند.

البته به نظر ما اصلا آیه دلالت بر برائت نمی‌کند. و مؤید آن این است که ما قبل از بعث رسول به سبب عدم ایمان، مستحق عقاب هستیم. وجوب شرعی ایمان به خداوند متعال که نسبت به امت‌های مشرک و کافر به وجود خداوند مؤثر نیست بلکه عقلا بر آن‌ها واجب است که ایمان به خداوند متعال بیاورند و اگر ایمان نیاورند مستحق عقابند ولو پیامبری نباشد زیرا ارشاد کننده‌ی به سوی وجود خداوند متعال خصوص پیامبران نیستند بلکه حکماء و بزرگان در هر امتی -حکمای یونان با این که از انبیاء نبودند ولی قائل به وجود خداوند متعال بودند- ولو از انبیاء و رسل نباشند نیز می‌توانستند مردم را به وجود خداوند متعال ارشاد کنند. کسانی که پیامبری به سوی آن‌ها فرستاده نشد ولی عقل آن‌ها عدم امکان وجود جهان بدون علت و خالق و لزوم ایمان به این خالق را درک می‌کرد اما به این درک عقل توجه نکردند و ایمان نیاورند مستحق عقاب هستند. منتهی خداوند متعال فرمود «دأب ما این نبود که امت‌ها را قبل از ارسال رسل و بیان شرعی عقاب کنیم».

نکته دیگر اینکه در مواردی که حکم شرعی از طریق ملازمه‌ی بین حکم شرع و عقل ثابت می‌شود بیان شرعی وجود ندارد بلکه بیان عقلی بر حکم شرعی است، «بعث رسل» عرفا نمی‌تواند کنایه از مطلق بیان ولو بیان عقلی باشد بلکه نهایتا بر فرض دلالت آیه بر برائت، کنایه از بیان شرعی است لذا در این موارد نیز باید ملتزم به عدم استحقاق عقاب شد زیرا این درک عقل ولو موجب یقین به حکم شرعی شد ولی بیان شرعی بر ثبوت حکم شرعی نیست. پس حکم شرعی ثابت می‌شود ولی مخالفت با آن موجب استحقاق عقاب نمی‌شود.

همچنین اگر بعث رسول کنایه از بیان بر حکم شرعی باشد نباید مخالفت با قاعده‌ی اشتغال که بیان عقلی بر حکم عقل است و حتی بیان حکم شرعی نیست موجب اسحقاق عقاب باشد در حالی که این قابل التزام نیست. البته اگر گفته شود مراد از بعث رسول مطلق بیان اعم از بیان شرعی و عقلی است، در موارد قاعده‌ی ملازمه بیان عقلی وجود دارد و همچنین قاعده‌ی اشتغال و حق الطاعة نیز بیان عقلی بر حکم عقلی هستند و لذا قائلین به مسلک حق الطاعة نیز بیان عقلی بر لزوم احتیاط در شبهات بدویه دارند و نمی‌توانند به این آیه برای اثبات برائت تمسک کنند زیرا برای او بیان تمام شده است. ولی به نظر ما کنایه گرفتن بعث رسول از مطلق بیان، عرفی نیست.

معنایی که ما بیان کردیم -که آیه اخبار از عادت خداوند متعال است که امت‌های سابق را قبل از ارسال رسول حتی بر کفر نیز عقاب نمی‌کرد ولو مستحق عقاب بودند بلکه اول پیامبرانی برای آن‌ها ارسال می‌شد «وَ ما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ‏ الْقُرى‏ حَتَّى يَبْعَثَ في‏ أُمِّها رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا»[[8]](#footnote-8) و بعد در صورت انکار پیامبران و عدم ایمان به خداوند متعال آن‌ها را عذاب می‌کرد- هیچ محذوری ندارد.

## دلیل دوم: آیه‌ی دوم: «رُسُلاً مُبَشِّرينَ‏ وَ مُنْذِرينَ‏ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل‏»[[9]](#footnote-9)

تقریب استدلال: در صورت عدم ارسال پیامبران و عدم صدور بیان شرعی مردم در مقابل خداوند متعال حجت داشتند. و این دلیل بر برائت شرعیه و مؤید برائت عقلیه یا عقلائیه ممضات است زیرا مردم طبق ارتکاز عقلی و عقلائی خود احتجاج می‌کنند که چرا وقتی پیامبر نفرستادی و بیان نکردی ما را عقاب می‌کنی.

## مناقشه در دلیل دوم

استدلال به این آیه نیز دارای اشکال است:

اشکال اول

نهایت چیزی که از آیه استفاده می‌شود که «در صورت عدم ارسال پیامبران فی الجمله بعضی از مردم مثل جاهل و غافل قاصر و کسانی که بدون هدایت انبیاء علیهم السلام قادر بر هدایت‌شدن نیستند علیه خداوند متعال حجت دارند و ارسال رسول شد تا حتی همین افراد نیز علیه خداوند متعال حجت نداشته باشد.» و دلالت بر این که همه حجت علیه خداوند متعال دارند، نمی‌کند تا دلالت بر برائت کند. لذا همه نمی‌توانند به آیه استدلال کنند بلکه آن مختص به آن گروه خاص است و آن‌ها می‌توانند برائت جاری کند.

اشکال دوم

مراد از حجت داشتن این نیست که حجت مقبوله دارند بلکه مراد این است که «یحتج علی الله» ولی این به معنای صحت احتجاج او نیست بلکه ممکن است احتجاج او جواب داشته باشد ولی با این حال خداوند متعال با ارسال رسولان همین احتجاج را نیز از او می‌گیرد. در آیه‌ی «لَوْ أَنَّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ‏ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى‏»[[10]](#footnote-10) نیز همین مطلب بیان شد که آن‌ها احتجاج می‌کنند و برای عدم ایمان خود بهانه می‌آورند و خداوند متعال همین بهانه را با ارسال رسول از آن‌ها می‌گیرد -که به این کار اتمام حجت می‌گویند- نه این که احتجاج آن‌ها مورد قبول شرع و عقل باشد. مثل عمل امام حسین علیه السلام در کربلا که با خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود علیه لشکر یزید اتمام حجت کردند نه این که اگر خطبه نمی‌خواندند آن‌ها حجت داشتند بلکه فقط بهانه داشتند و امام علیه السلام با این کار خود این بهانه را از آن‌ها گرفتند. شاهد بر این مطلب این است که مورد آیه بحث ایمان و کفر است و در مورد کفر کسی قائل به جریان برائت نیست و عقلاً ایمان به خداوند و اجتناب از شرک لازم است ولو پیامبری نیز نباشد و بحثی که در اصول مطرح است برائت از فروع دین است در حالی که این آیه مربوط به اصول دین است.

شبیه این که دولت بگوید «ما در روستا‌ها مدرسه تأسیس کردیم تا کسی بهانه‌ای برای بی‌سوادی خود و حجتی علیه دولت نداشته باشد» در حالی که در صورت عدم تأسیس مدرسه نیز ممکن بود تحصیل علم برای همه واجب باشد ولی این عدم تأسیس مدرسه بهانه‌ی آن‌ها برای ترک این واجب بود و دولت با این کار این بهانه را ازآن‌ها گرفته است نه این که حجت آن‌ها مقبول باشد بلکه فقط توقع از دولت است که اسباب تحصیل علم مردم را فراهم کند و نسبت به خداوند متعال نیز توقع است که اسباب هدایت بشر را فراهم کند و عدم فراهم کردن این اسباب که از جمله‌ی آن‌ها فرستادن پیامبران است موجب می‌شود که به آن‌ احتجاج می‌کنند. نه این که در صورت عدم ارسال رسولان مردم عقلاً معذور هستند.

حتی در فرض عدم ارسال رسول نیز خداوند متعال می‌تواند بر مردم به عقلشان احتجاج کند «إِنَّ لِلَّهِ‏ عَلَى‏ النَّاسِ‏ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ ع وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُول‏»[[11]](#footnote-11) در آیات قرآن آمده است که به شما فهم دادیم ولی از آن استفاده نکردید «لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ‏ بِها»[[12]](#footnote-12) «وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ‏ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا في‏ أَصْحابِ السَّعير»[[13]](#footnote-13).

بنابراین خود عقل نیز حجت است ولی خداوند متعال از باب تفضل بر مردم منت گذاشت و برای هدایت آن‌ها پیامبر نیز فرستاد. لذا بدون ارسال رسل نیز مردم در صورت مخالفت با حکم عقل مستحق عقاب هستند مگر این که شخصی قاصر باشد.

## دلیل سوم: «وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ لَها مُنْذِرُونَ‏ ذِكْرى‏ وَ ما كُنَّا ظالِمين»[[14]](#footnote-14)

تقریب استدلال: خداوند هیچ قومی را عقاب نکرده است مگر این که آن قوم منذر داشته باشد. و معنای آن این است که اگر خداوند متعال بدون منذر مردم را عقاب و هلاک می‌کرد ظالم بود و وقتی عذاب دنیوی بدون وجود منذر ظلم است عذاب اخروی نیز ظلم است.

این آیه مؤید برائت عقلیه نیز هست البته مفاد آن مثل سایر آیات مذکور، برائت شرعیه بالمعنی الاعم است.

این استدلال نیز دارای اشکال است:

## مناقشه در دلیل سوم

مفاد آیه این است که عذاب همه بدون وجود منذر ظلم است ولی ممکن است عذاب بعضی‌ -مثل مقصرین- قبل از وجود منذر ظلم نباشد. لذا آیه خبر می‌دهد از این که خداوند متعال هیچ‌گاه ظلم نمی‌کند و این به معنای این نیست که اگر هر کسی را قبل از وجود منذر عذاب کند مصداق ظلم است. بلکه فی الجمله عذاب بعضی مثل قاصرین و عاجزین بدون وجود منذر ظلم است و یکی از مصادیق روشن این آیات عذاب مردم بر کفر و شرک و جنایت است. عذاب کسی که با یک بمب اتم مردم بی‌گناه را می‌کشد ظلم نیست ولو منذر نداشته باشد زیرا عقل او درک می‌کند که این کار قبیح و ظلم است. و منذرین فرستاده شدند تا این مواردی که عذاب ظلم است محقق نشود.

## دلیل چهارم : «ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَ‏ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُون‏»[[15]](#footnote-15)

شهید صدر رحمه الله فرموده‌اند: این آیه دلالت بر برائت شرعیه بالمعنی الاخص می‌کند.

«ما کان الله لیضل قوما» کنایه از عقاب است یعنی «ما کان الله لیعاقب قوما» زیرا «یضل» یعنی «یسجلهم فی الضالین» در گروه گمراهان آن‌ها را قرار می‌دهد که مبغوض علیهم هستند و گروه گروه وارد جهنم می‌شوند.

خداوند متعال بعد از ارسال پیامبران -«بعد اذ هداهم» یعنی بعد از اینکه پیامبران را فرستاد- نیز کسی را عقاب نمی‌کند مگر این که واجبات و محرمات را برای آن‌ها بیان کند. ظاهر «یبین لهم» بیان در معرض وصول برای هر مکلف است لذا اگر نسبت به شخصی بیان در معرض وصول وجود نداشته باشد برای او «یبیّن له» نیست پس خداوند متعال او را عقاب نمی‌کند.

«ما کان» یعنی در شأن خداوند متعال نیست که این شخص را عقاب کند و ظهور عرفی آن آزاد بودن این شخص است.

دلیل وجوب احتیاط بر این آیه ورود ندارد زیرا ظاهر آیه «یبیّن لهم ما یتقون» به عنوان اولی است یعنی محرمات و واجبات بیان شود و گفته شود «از خمر، قمار و ... اجتناب کنید» ولی این که فقط گفته شود «در شبهات احتیاط کنید» تبیین واجبات و محرمات نیست[[16]](#footnote-16).

## مناقشه در دلیل چهارم

این کلام نیز تمام نیست و دارای اشکالاتی است:

اشکال اول

«ما کان الله لیضلّ» کنایه از عقاب نیست بلکه مفاد آیه این است که به صرف ارسال رسول و این که آن‌ها دعوت به ایمان به خداوند متعال و اجتناب از شرک کنند اکتفاء نمی‌کنیم زیرا این سبب رها شدن مردم به حال خود است که آن مساوی با گمراه شدنشان است. و اگر مردم به سبب رها بودن گمراه شوند سبب این گمراهی خداوند متعال است در حالی که خداوند متعال ابتداءً اسباب گمراهی هیچ قومی را فراهم نمی‌کند بلکه اول واجبات و محرمات را توسط پیامبر خود بیان می‌کند و بعد «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة»[[17]](#footnote-17) لذا آیه مربوط به امور مربوط به خداوند متعال است که او علاوه بر ارسال رسول تفاصیل احکام را نیز بیان می‌کند تا با این کار مردم هدایت شوند و مردم را رها نمی‌کند تا گمراه شوند چون اضلال خداوند که در بعضی از آیات مثل «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ‏ يُضِلَّهُ‏ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً»[[18]](#footnote-18) نیز آمده است به همین است نه این که به زور مردم را گمراه کند.

1. الاسراء:15. [↑](#footnote-ref-1)
2. کفایة الاصول (طبع آل البیت)، آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ص339. [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 369: ح1. [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة ؛ ج‏27 ؛ ص157:ح9: فإن الوقوف عند الشبهات‏ خير من الاقتحام في الهلكات. [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج13، ص46، ح6. [↑](#footnote-ref-5)
6. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، حسین، ج30، ص546؛ مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏18، ص: 20. [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، طوسی، محمد بن حسن، ج5، ص72، ح47. [↑](#footnote-ref-7)
8. القصص:59. [↑](#footnote-ref-8)
9. النساء:165. [↑](#footnote-ref-9)
10. طه:134. [↑](#footnote-ref-10)
11. لکافی (ط-الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص16. [↑](#footnote-ref-11)
12. الاعراف:179. [↑](#footnote-ref-12)
13. الملک:10. [↑](#footnote-ref-13)
14. الشعراء:208-209. [↑](#footnote-ref-14)
15. التوبة:115. [↑](#footnote-ref-15)
16. بحوث فی علم الاصول، صدر، محمد باقر، ج5، ص35. [↑](#footnote-ref-16)
17. الانفال:42. [↑](#footnote-ref-17)
18. الانعام:125. [↑](#footnote-ref-18)